

# شیخ صنعان

فریدون تیمائی  
موزه‌دار موزه هنرهای ملی

شیخ صنعان برای درك تعبیر آن با مریدان بسوی روم رفت و اتفاقاً بدختری ترسا دل‌بست و از شریعت و طریقت بگسست و بجای خانه کعبه ، این‌بار معتكف کوی یار شد :

آخر الامر آن بدانش اوستاد  
با مریدان گفت کاریم او فتاد  
می‌بیايد رفت سوی روم زود

تا شود تعبیر این معلوم زود  
چارصد مرد مرید معتبر  
پیروی کردند با او در سفر

میشدند از کعبه تا اقصای روم  
طوف میکردند سر تا پای روم  
از قضا دیدند عالی منظری

بر در منظر نشسته دختری  
دختر ترسای روحانی صفت  
در ره روح‌اللهش صد معرفت

بر سپهر حسن و در برج کمال  
آفتابی بود اما بی‌زوال  
آفتاب از رشك عکس روی او

زردتر از عاشقان در کوی او  
\*

دختر ترسا چو برقع برگرفت  
بند بند شیخ آتش درگرفت  
چون نمود از زیر برقع روی خویش

بست صد زنازش از یکموی خویش  
گرچه شیخ آنجا نظر درپیش کرد  
عشق آن بت‌روی ، کارخویش کرد

از داستان شیخ صنعان ، هنرمندان نقاش ، آثار ارزنده‌ای بوجود آورده‌اند که هم‌اکنون نمونه‌هایی از آن در موزه هنرهای ملی موجود است . نخست به تشریح اصل داستان می‌پردازیم و سپس به بحث مختصری درباره تابلوهای موجود در موزه مبادرت می‌نماییم .

سرگذشت شیخ صنعان برای اولین بار در ادبیات ایران در منطق‌الطیر شیخ فریدالدین عطار نیشابوری آمده و آن طویلترین و دل‌آویزترین داستانی است که در آن کتاب سروده شده است . قهرمان آن داستان ، پیری است فرتوت بنام شیخ صنعان که پس از سالها عبادت و تقوی و پنجاه سال اعتكاف در کعبه و رسیدن به مقام کشف و شهود و داشتن چهارصد مرید سالک ، شبی در خواب می‌بیند که بتی را در دیار روم سجده میکند :

شیخ صنعان پیر عهد خویش بود  
در کمالش هرچه گویم بیش بود

شیخ بود اندر حرم پنجاه سال  
با مریدی چارصد صاحب کمال

\*

موی می‌بشکافت مرد معنوی  
در کرامات و مقامات قوی

هر که بیماری و سستی یافتی  
از دم او تندرستی یافتی

خلق را فی‌الجمله در شادی و غم  
مقتدائی بود در عالم علم

گرچه خود را قدوة اصحاب دید  
چند شب او همچنان در خواب دید

کز حرم در روش افتادی مقام  
سجده میکردی بتی را بر دوام



شکل ۱

شد بگل ازدست و درپای اوفتاد

جای آتش بود بر جای اوفتاد

پند مریدان سودی نه بخشید و شیخ را در حال خود رها ساختند . دختر از حال شیخ آگاه گشت و چون ناله‌ها و زاری‌های او بشنید اورا گفت که اگر در عشق استواری ، باید چهار کار اختیار کنی : ۱ - سجده برت آری ۲ - قرآن بسوزی ۳ - خمر بنوشی ۴ - دیده از ایمان بدوزی . شیخ خمر بنوشید و از سرمستی آن سه کار دیگر نیز بکرد و زنار بست و به دیر نشست . دخترش گفت ای خرف از روزگار

ساز کافور و کفن کن شرم آر

\*

شیخ گفتش گر بگوئی صد هزار

می‌ندارم جز غم عشق تو کار

گفت دختر گر تو هستی مرد کار

کرد باید چار کارت اختیار

سجده کن پیش بت و قرآن بسوز

خمر نوش و دیده از ایمان بدوز

شیخ گفتا خمر کردم اختیار

با سه دیگر ندارم هیچکار

\*

گفت برخیز و بیا و خمر نوش

چون بنوشی خمر آئی در خروش

\*

گفت بیطاقت شدم ای ماه روی

از من بیدل چه میخواهی بگوی

گر بهشباری نگشتم بت پرست

پیش بت مصحف بسوزم مست مست

دخترش گفت این زمان مرد منی

خواب خوش بادت که در خورد منی

\*

چون خبر نزدیک ترسایان رسید

کانچنان شیخی ره ایشان گزید

شیخ را بردند سوی دیر مست

بعد از آن گفتند تا زنار بست

جمله یاران از وی روی گردان شده و باز گشتند و شیخ چون چیزی نداشت ناچار شد برای کابین دختر مدت یکسال خوبانی کند .

باز دختر گفت ای پیر اسیر

من گران کابینم و تو بس فقیر

سیم و زر باید مرا ای بیخبر

کی شود بی سیم کارت همچو زر

\*

شیخ گفت ای سرو قد سیمبر

عهد نیکو میبری الحق بسر

کسی ندارم جز تو ای زیبا نگار

دست از این شیوه سخن آخر بدار

\*

عاقبت چون شیخ آمد مرد او

دل بسوخت آن ماه را از درد او

گفت کابین را کنون ای ناتمام

خوكبانی کن مرا سالی تمام

تا چو سالی بگذرد هردو بهم

عمر بگذاریم در شادی و غم

شیخ در عشق دختر رسوای عالم شد ، یکی از مریدان او

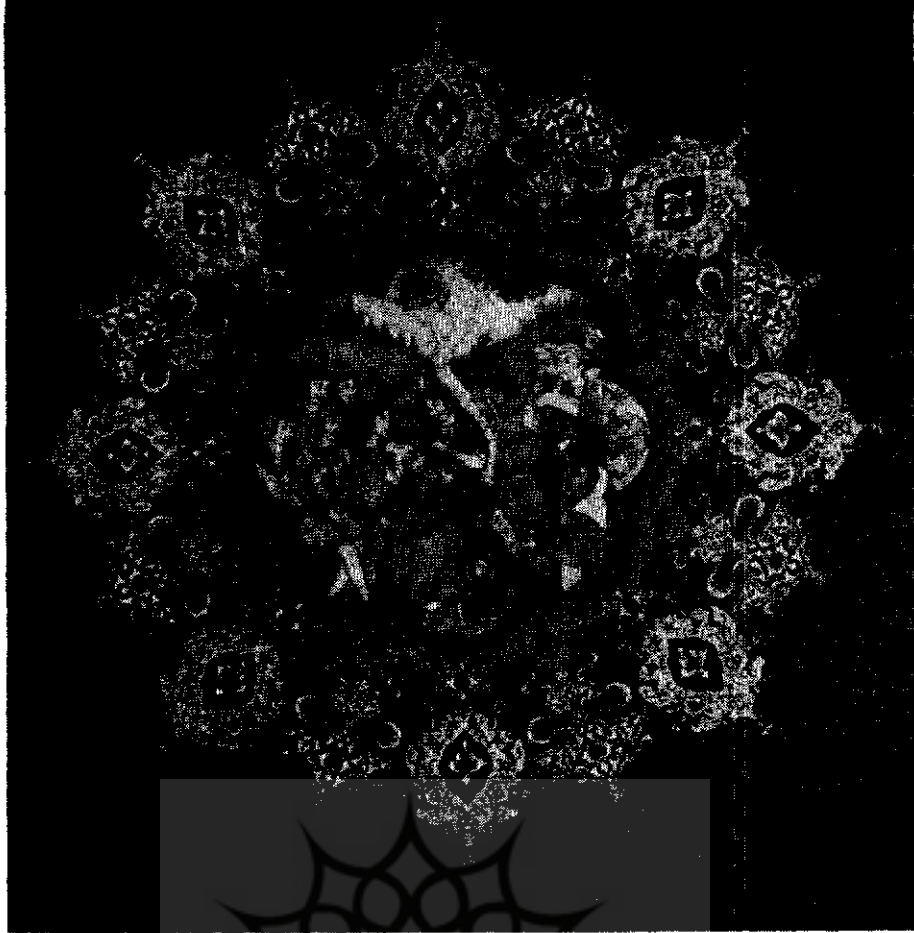
در هنگام رفتن او بیدار روم غایب بود ، چون باز آمد و از

ماجرای او آگاه شد دیگر مریدان را ملامت کرد که چرا شیخ

خود را در روم تنها گذاشتید ، این رسم حق شناسی و وفاداری

نیست . باصرار او مریدان بسوی روم آمدند و همه چهل شبانه

روز معتکف بنشستند و بناله و زاری پرداختند تا خداوند دری



شکل ۲

از رحمت بگشاید و بر حال شیخ ببخشاید و او را از این گمراهی برهاند .

همچنان تا چل شبانروز تمام سر نه پیچیدند هیچ از يك مقام پس از چهل شب آن مرید پاکباز ، مصطفی (ص) را بخواب دید که فرمود از دیرگاه غباری بس سیاه در میان شیخ وحق بود و من آن غبار ظلمت را به شبنم شفاعت فرو نشاندم ، مرید نیک نفس پس از بیداری نزد شیخ رفت تا خواب و تعبیر آنرا بشیخ باز گو کند ولی در این وقت بود که حجاب ضلالت از برابر شیخ بیکسو رفت و دگر باره نور معرفت جایگزین آن شد . در این داستان دختر ترسا بعد از آن در اثر خوابی که دید مسلمان شد و شیخ ، اسلام بر وی عرضه نمود ، پس از مسلمان شدن ، دختر از گناه پاک شده بلافاصله جان بجان آفرین تسلیم کرد .

آخر الامر آن صنم چون راه یافت ذوق ایمان در دل آگاه یافت

شد دلش از ذوق ایمان بیقرار  
غم درآمد گرد او بی غمگسار

شیخ را در کعبه یاری چست بود  
در ارادت دست از گل شست بود  
بود بس داننده و بس راهبر  
زو نبودی شیخ را آگاه تر  
شیخ چون از کعبه شد سوی سفر  
او نبود آنجای که حاضر مگر

\*

با مریدان گفت ای تردانمان  
در وفاداری نه مردان نه زنان

\*

گر شما بودید یار شیخ خویش  
یاری او از چه نگرفتید پیش

\*

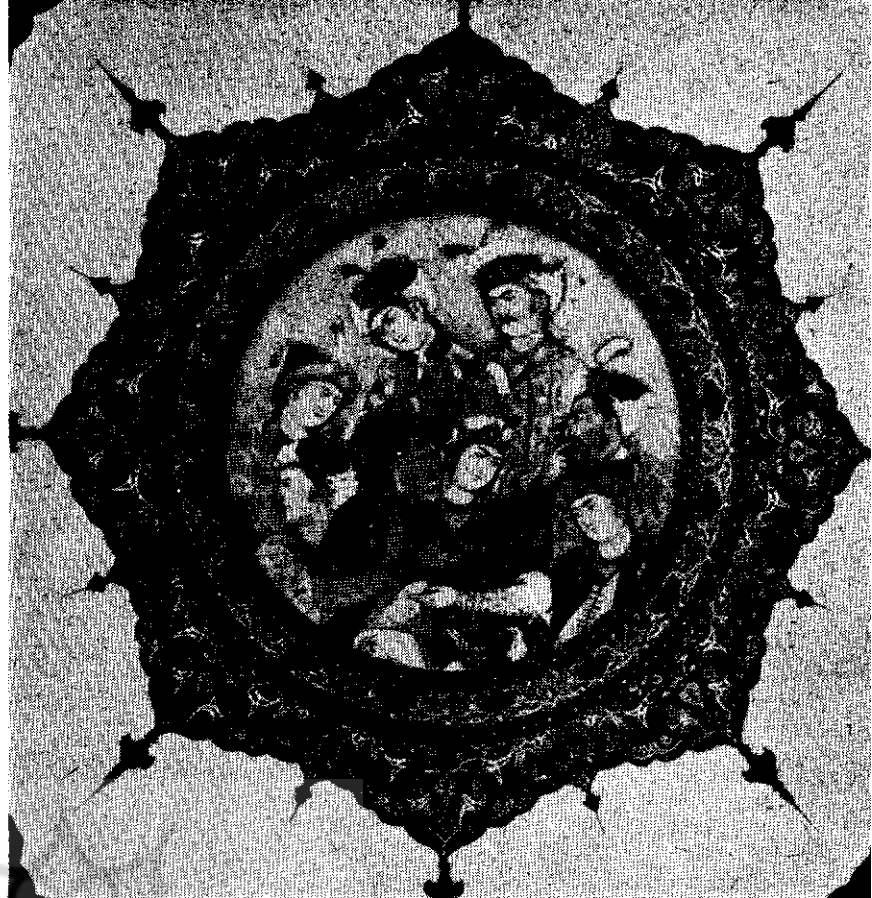
جمله سوی روم رفتند از عرب  
معتکف گشتند پنهان روز و شب



شکل ۴

۵۳۵ ببغداد رفته و ابن سقیا بمجلس او آمده و پرسشی از او کرده است و یوسف بن ایوب برو پرخاش کرده و برآشفته و گفته است خاموش شو که از تو بوی کفر میشنوم و تو دردین اسلام نمی میری و ابن سقیا پس از مدتی بروم رفته و آنجا نصرانی شد و این واقعه را « ابن اثیر » در کتاب کامل التواریخ در حوادث سالهای ۵۰۶ و ۵۳۵ ذکر کرده است و ممکن است همین مطلب را در همان زمان پروبال داده و داستان شیخ صنعان را از آن ساخته باشند، عطار هم آن قصه را در منطق الطیر آورده باشد حتی از غایت شهرت گاهی جداگانه نسخه ای از آن برداشته و آنرا کتابی مستقل دانسته و از آثار عطار شمرده اند.

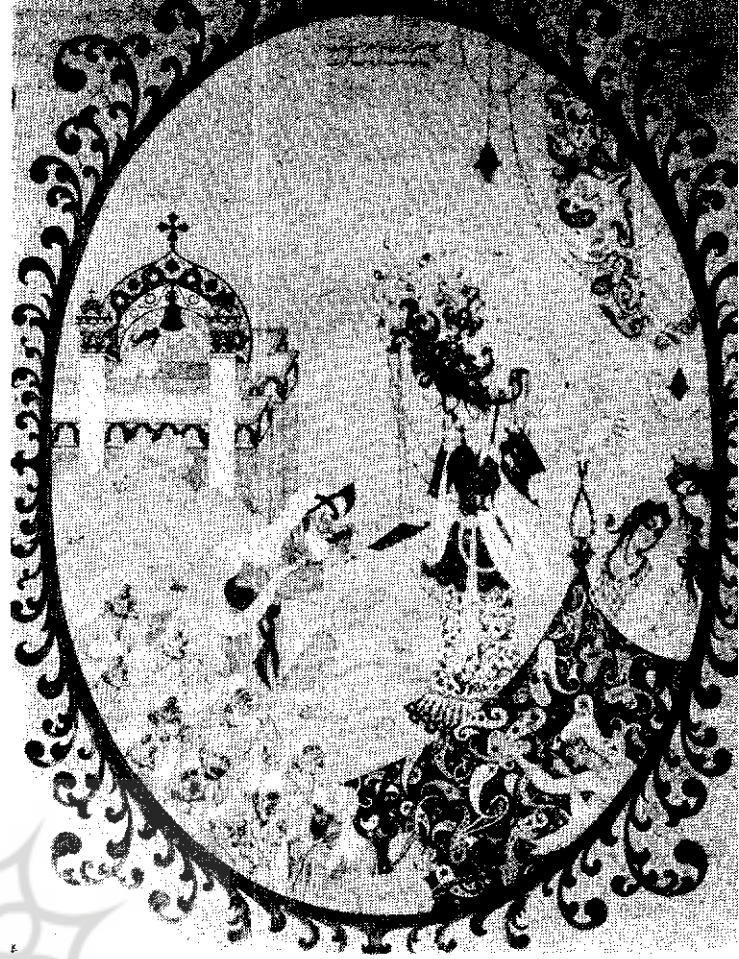
قصه شیخ صنعان بترکی هم ترجمه شده و مدتها پیش در آذربایجان شوروی بطبع رسیده است. برخی شیخ عطار را مرید شیخ صنعان نوشته اند که هیچ مدرکی برای آن نمیتوان پیدا کرد. نایب صدر شیرازی در طرائق الحقایق مینویسد که هنگام سیاحت در شهر تفلیس مزار شیخ صنعان را در آنجا باو نشان داده اند.



شکل ۳

گفت شیخا طاقت من گشت طاق  
من ندارم هیچ طاقت در فراق  
میروم زین خاکدان پر صداع  
الوداع ای شیخ عالم الوداع  
چون مرا کوتاه خواهد شد سخن  
عاجزم عقوم کن و خصمی مکن  
این بگفت آن ماه دست از جان فشاند  
نیم جانی داشت بر جانان فشاند  
گشت پنهان آفتابش زیر میغ  
جان شیرین زو جدا شد ای دریغ  
قطره بود او در این بحر مجاز  
سوی دریای حقیقت رفت باز  
جمله چون بادی ز عالم میرویم  
رفت او و ما همه هم میرویم

راجع به اصل و ریشه این داستان اطلاع درستی در دست نداریم و درست معلوم نشده که شیخ عطار از چه منبعی در نظم این قصه الهام گرفته است. آقای استاد سعید نفیسی حدس زده اند که در قرن ششم فقیهی بوده است معروف به ابن سقیا که در بغداد میزیسته و در سال ۵۰۶ هجری که یوسف بن ایوب بن یوسف بن حسین بن یعقوب برزجردی همدانی عابد معروف متوفی در



شکل ۵

الهام بخش هنرمندان نقاش نیز بوده است و هر کدام بنا بشیوه خاص و دید هنرمندانه خود صحنه‌هایی از این داستان را نشان داده‌اند و ما در زیر فقط بمرافی چند نمونه از آثاری که اینک زینت بخش موزه هنرهای ملی است اکتفا می‌نمائیم :

شکل ۱ کار آقای علی کریمی است . صحنه ایست که شیخ صنعان و دختر ترسا را روی چمنی نشان میدهد و شیخ ازدختر جام شراب میطلبد ، مریدان شیخ در اطراف ایشان با ناراحتی ناظر این معاشقه‌اند . جامه‌های دختران همه پر نقش و نگار است دقت نقاش بیشتر از همه به چهره‌ها و سپس به نقش جامه‌ها معطوف گشته است . منظره باغستانی که هنرمند با قلم سحرآمیز خود مجسم نموده خالی از شکوه نیست . گوئی نقاش درنمایاندن چهره دختر ترسا نسبت به چهره‌های دیگر بیش از همه کوشیده و در تجسم چهره‌های متغیر و مغموم مریدان شیخ ، کوشش فراوان کرده است . در این تابلو قوانین پرسپکتیو نیز مراعات شده و تاریخ آن ۱۳۲۱ شمسی میباشد .

شکل ۲ نیز از آقای کریمی است که در سال ۱۳۲۰ نقاشی شده ، گرچه در اینجا صحنه داستان کوچکتر است ولی چهره‌ها در عین کوچکی دقیق نشان داده شده‌اند ، نمای دیر ترسایان ازدور دیده می‌شود . در این تابلو نیز قوانین پرسپکتیو مراعات شده است .

شکل ۳ نیز از آثار آقای کریمی است . در اینجا هنرمند فقط به تجسم چهره‌ها اکتفا نموده است . این تابلو در سال ۱۳۱۲ او قاتی که هنرمند تحصیل میکرد نقاشی شده ، نکته جالب اینجاست که تذهیب اطراف صحنه تابلو نیز کار آقای کریمی است .

شکل ۴ کار هنرمند گرامی آقای ابوطالب مقیمی است که در تجسم این داستان ابتکار زیاد بخرج داده است . در دست جمعی ازدختران دایره و عود دیده میشود ، جامه‌ها همه دارای نقوش هستند ، جمعی دورتر زیر سایبان درختی بعیش و طرب مشغولند . چادری پر نقش و نگار از پشت تپه‌ای نمایان است ، منظره کوه و درخت که زیباترین پرندگان در شاخه‌های آن نشسته‌اند من حیث المجموع آنرا تصویری جالب کرده است . این تابلو بسال ۱۳۱۶ شمسی نقاشی شده است .

شکل ۵ کار هنرمند گرانمایه حاج مصورالملکی است ، صحنه‌ای از این داستان با طرح و شیوه‌ای خاص با تک بیت :  
شیخ صنعان عشق چون اندر دلش ماوی گرفت

داد دین و می زد دست دختر ترسا گرفت  
و تزیینات خاص نمایانده شده ، خطوط چهره‌ها و تزیین جامه‌های پر نقش و نگار دختران که با آویزهای رنگین ، تخیلات شاعرانه‌ای را در بیننده برمی‌انگیزاند بدقت نشان داده شده‌است . دیر ترسایان که با هنرمندی خاص ازدور نمایانده شده به زیبایی تابلوی می‌افزاید .

بعضی از فضلا از مطالعه دیوان عطار باین نتیجه رسیده‌اند که مراد از شیخ صنعان وصف حالی است که عطار از خود کرده است و آن داستان خود اوست که مدتی از روزگارش را در قید هوی و هوس گذرانیده و بر اثر تغییر حالت بمقام عاشقی سرفراز گشته و از باده عشق مست و از دنیا و مافیها دست شسته است .

آقای دکتر صادق گوهرین ، شیخ صنعان را پیر سماع نوشته و نگاشته‌اند که در موضوع کلمه صنعان یا سماع باید باین نکته توجه داشت که در تمام نسخ چاپی و بسیاری از نسخه‌های خطی و فرهنگها این کلمه بصورت صنعان نوشته شده ولی در دو نسخه از قرن هفتم این اسم سماع ضبط شده است . در کتب جغرافی قدیم و رسالائیکه راجع به دیارات (دیرها) نوشته‌اند دیری بنام صنعان ضبط نشده است ، کلمه‌ای که شباهتی باین اسم داشته باشد صنعاء است که شهری است در یمن و دیری بوده در دمشق که منسوب به آنرا صنعائی نوشته‌اند نه صنعان . کلمه سماع را جغرافی‌نویسان ضمن دیارات ترسایان ذکر کرده‌اند و آن سه دیر بوده که اولی در حوالی دمشق ، دوم دیری در نزدیک انطاکیه بر ساحل دریا ، سوم دیر دیگری در نواحی حلب ، این دیرها در کشورهای اسلامی بوده‌اند .

همانطور که در آغاز این مقال ذکر نمودیم این داستان